

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228814**

UNIVERSAL  
LIBRARY









بِعَوْنِ صَنَائِعِ مَكِينِ مُضِلِّ خَلْقِ مِيزَانِ نَسِجَةِ

نوشتر سال قلیل البها کثیر النفع شرح الفرائض و صطلحی فی استعارات کلام طایفه المرحوم عالم نامی سیدی



از تدوین و تالیف کاپتنه آله دامن سید ابن حسن مودودی دیرینه خدمتی مطبع عالی

مطبع می مستطاب نو کاپتنه آله دامن سید ابن حسن مودودی دیرینه خدمتی مطبع عالی

بسم الله الرحمن الرحيم

محبت سگالی گلشن آرای غریزی که بوستان مصر جهان را آبیاری قدش لشکوفه بندی نهالان سن یوسفی و عشق پینا  
شگفته وریان ساخته و نعت کدیور باخستان رسالت اتم حضرت محمد مصطفی علی الله علیه و آله و صحابه وسلم که تیرنی تیرش  
اشجار کج بنیان ضلالت بتاثیر فیض رسانی خویش همروش بوستان افراشته اما بعد نده کلیه آلوده دهن نابلد از کوچه علم  
وفن سید این حسن مودودی که در تیره خدمتی مطیع عالی حد فیه دیده ثنوت شیم و چرخ کاشانه مروت پیکر دانش سراپا  
بینش منتظم کارهای شرک صدر نشین چارباش نظام امور بزرگ قدردان علم و اهل علم دوست نواز بادگیران بهدار  
دسانه عالی حوصله بلند اراده باتفاق آرای جمهور جناب علی القاب نشی نو لکشو صاحب سی آئی ای  
و اما قبالة است خدمت دانشوران نصفت کوش و خرد پروان حق نبوش التماس میدارم که هر چند این بیچاره از کم یابی  
علم صلاحیت آن ندانم که بتایلی مبادرت نمایم و مستعد نظم و نقش شوم لیکن بخش بعضی صفت صاحبان علم استعینا بالله تعالی  
فرستاد بخواجی همت بر گماشتم و هنگام فرصت همواره بحال تعاقب کار مطیع بتالیفش پرداختم و حق تالیف هم حق مطیع عا

سبب تالیف آنکه

هرگاه هر همه کارخانجات متعلقه این مطبع نامی سیما کتب خانه عظمت و شانی دارد و قابل ملاحظه نظر گیان علم دوست  
بدین نظر اکثری از صاحبان عالی شان و روسای نامدار و تعلقه داران ذی اقتدار هنگام رونق افروزی لکشو براس  
ملاحظه تشریف می آرند چنانچه روزی جناب علی القاب بانی مبانی ترویج علوم و فنون هنر پرور علم گستر جناب  
آر تی سلج کر فقیه صاحب بهادر ایم - اس و اسر کثرت پبلک اسشر کشن ممالک مغربی  
و شمالی و او و هم دام اقباله برای ملاحظه کتب خانه مطبع تشریف آوردند اتفاقاً در آنوقت فریگ سکندر نامه  
و بوستان که هم از تالیفات این مطبعی است بملاحظه درآمد فرمودند که هنوز فریگ زینجا چاپ نشده همین که این حرف  
بگوش خوردم سعاداً و طاعتاً بزرگان آوردم و بتالیف آن صرف همت نمودم آنجی که از هر چه فریگهای کتب در سیمه بزرگترین  
حصول فوائد موفورست و قلیل حجم و کثیر النفع شدنش نور علی نور چون بتایید از دی باختتام رسانیدم برای منظوری بجنوب  
خداوند نعمت مدوح ایشان گذرانیدم بمحمد الله که آرد و بیم برآمد و این بضاعت فرجات بتشریف پذیرائی خداوندی اعزاز  
یافت از درگاه خدای برتر تمنای میدارم که سیم را بکار رساند که مقبول پسندیده اهل عالم گردد و بانی و مقوم مطبع نامی را به ترقی  
آیند عافا قبل از وفات و نوح با جناح مقاصد ولی فائز گرداناد و به و کرده و ما توفیقی الا بالله المستعان و لا اله الا الله تعالی

باب الف ممدوده		
آب	آب - بالمعنی روح و رونق و طرز کنایه از روی روشن آب بر آتش زدن کنایه از زخمی کردن آبروی - تری و تازگی و روشنایی چهره و جاه و عزت آب بقا و آب خضر آب حیات و کنایه از سخن	آب
آتش	آشفتنه - سبزی بهم برآمده از پریشانی و تشویش آشیان و آشیانه - خانه مرغان که در آن بفرزند و بچینی سقف خانه مردم آشوب - شور و فتنه و غوغا	آش
آلایش - آلودگی	آع آشسته - بفتح عین معجمه آلوده و تر کرده و آمیخته	آل
آم	آف آفاق - جمع افق بضم تین کناره آسمان که در میدان صحرای وسیع بر زمین پیوسته از دور مشاهده میشود مراد اجسام	آف
آمرزگار بخشنده و غفونسند	آل آل - بمعنی رنگ سخی در فارسی و نوعی از شراب	آل
آن	آح آخه - بضم خای معجمه جای غلت خوردن اسپان مخفف آخور معنی استخوان زیر گردن بالاک سینه انسان هندی هسلی	آح
آن تنگی - اشاره بجان کردن بگو	آب	آب
آن چراغ ابلعنش - کنایه از دلت	آب	آب
آن مو - اشاره بسخنای باریک	آب	آب
آن آشیان اشاره بآشیان لیل	آب	آب
آو	آب	آب
آواره - پراکنده و پریشان	آب	آب
و گم و نابود و خراب و ستم	آب	آب
آهر	آب	آب
آهنگ - قصد و موزونی	آب	آب
آواز ساز و بمعنی طرز در کشن	آب	آب
آمی	آب	آب
آیا - تمنا و شاید و افسوس	آب	آب
آیین - رسم و طریق	آب	آب
آیینده - معروف ملو از دل	آب	آب
باب الف مقصوده		
اب	ابریق - بالکسر او و در چین لوله ابد طرازی زینتی برای ابله نوی	اب
ابن آومی - بمعنی شغال	ابریق	ابریق
ابره - نام نایب پادشاه حبشه	ابریق	ابریق
ابریقینه - آنچه از ابریشم ساخته باشند	ابریق	ابریق

بلفظ آهنگند  
و افتادن و بستن  
و به جانشین بستن  
ج -

آهنگ و آهنگ  
استعدایی  
استعدایی  
و افکار علمیه  
شاعری و شاعر  
آهنگ و آهنگ  
شاعر و شاعر  
شاعر و شاعر  
شاعر و شاعر









	باب یاسے فارسی	
<p><b>پ ا</b></p> <p>پاد - بمعنی نگهبان و حارس</p> <p>پاسخ - بضم سین مصلح بمعنی جواب</p> <p>پای افشرون - کنایه از</p> <p>تبات و زریدن</p> <p>پای در داون کشیان</p> <p>عبارت از کرشمه کردن و پوشیده شدن و ناپید گشتن</p> <p>پایل - مالیده پای</p> <p>پایه - بمعنی گذر و مرتبه و زینه</p> <p>پاپان - بمعنی آخر و تمامی</p>	<p>پرتو - بمعنی روشنائی</p> <p>پرستار - بمعنی کنیزک</p> <p>پریش - بالفتح و کسر رای مصلح</p> <p>معنی پریدن</p> <p>پر طوطی - کنایه از آسمان ساد</p> <p>پروین - نام پسر هیزم بن نوشیرون</p> <p>پروین - چند ستاره ریزه قریب یکدیگر که ژیا گویند</p> <p>پرواز برداشتن شب</p> <p>کنایه از رفتن شب</p> <p>پروا - بمعنی فراغت و بمعنی انفا</p> <p>پرمی - بمعنی دلو</p> <p>پرنیان - حریر نقش</p> <p>پرنسیر - نگه داشت از مضرت</p>	<p><b>پ ش</b></p> <p>پشت شکستن - کنایه از هلاک شدن</p>
<p><b>پ و</b></p> <p>پدر و - بالکسر بالفتح و دایه و ک</p>	<p><b>پ س</b></p>	<p><b>پ ل</b></p> <p>پلنگ - بضم طین جانور وحشی</p> <p>دشمن شیر</p>
<p><b>پ ر</b></p> <p>پرافشائی - کنایه از ترک عادت و نیوی -</p> <p>پره - بمعنی بسیار</p> <p>پر کار - بالضم گاهی بمعنی دانا و عیار آید</p>	<p>پس کار به شستن - ترک مقصود خود کردن و از کار و گذشتن</p> <p>پسته و بان - کنایه از دوان محبوب و معشوق</p>	<p><b>پ ن</b></p> <p>پنجمر ماه - کنایه از ابوسف علی السلام</p> <p>پنر - اندرز و نصیحت</p>
<p><b>تارک</b> - بمعنی میانه سرفراز سر</p>	<p><b>باب تمامی ثناء فوقانی</b></p> <p>تافتن - بمعنی پرتو انداختن</p> <p>تاریخ - وقت چیزی پدید کردن</p>	<p><b>پ می</b></p> <p>پسچا - بمعنی پیچیدن</p> <p>پی - بمعنی بهره برای نشان قدم</p> <p>پیدا - بمعنی ظاهر و آشکارا</p> <p>پیرامن - بالکسر بای مجهول گرد آمد</p> <p>پیش دست - سابق و صدر نشین</p> <p>پیکر - بالفتح صورت</p> <p>پیک ملک سرمد - کنایه از جبرئیل علیه السلام</p>
		<p>تاسف - در لیغ خوردن</p> <p>تائید - بمعنی قوت دادن</p>







ت ی	تیغ - بالکسر شبر وروشنائی ماه	تیمار - بالکسر غسم و اندیشه و علاج بیمار
ش ب	باب ثانی مثلثه	
ش ر	شرب - بالضم و فتح رای مهلا نام شش ستاره معقد مراد دندان	شور - بالفتح کما و و نام هر چه ثوابت - ستارگان غیر سیاره
ج ا	جام - بمعنی پیاله مراد از جام عشق جان فرسا - کاهیده جان جاه - قدر و منزلت جاوید - همیشه و دائم	جلوه - بالکسر و بالفتح تجلیات حسن و خوبی
ج ب	جبین - بمعنی پیشانی جشن - بالفتح مجلس شادی جسمان - تن و جسد جسوس - بالفتح موی مرغول	جسم - بالضم و بالفتح جما و - بالفتح هر چیز که جان ندارد جمال - بمعنی خوبی
ج د	جدول - بالفتح جوی خورد و بمعنی معروف مجاز جودی - بزرگوار	جود - بالضم نام کوچه قرارگاه کشتی طوفان نوح جوبار - گذر آب بسیار و کج جولان - دو اندک است که تاز جهد - بالضم و بالفتح توانائی و کوشش

جهاز - بالفتح والکسر زح عروس و مسافر و مرده	ج می جیب - بالفتح و سوراخ جاد	که سر را از آن جا بدر کنند جیمه - بالکسر حیوان مردار گوشت
باب جیم فارسی		
ج ا چاپلوسی - بضم لام مردم فری بسختان چرب چاشنی - بمعنی مزه و طعم چاه - بمعنی پرتازی زبان چاوش - بمعنی نقیب	چرا بالکسر بمعنی چه و بالفتح بمعنی چریدن و چریده چرک - بالکسر رجم اندام	چغد - بالضم پرندة مخوس هندی الو
ج ر چرخ - آسمان و فلک چرخ اطلس کنایه از عرش مجید چرخ دولابی - کنایه از آسمان	چس - چشت - جلد و چالاک چش - چشم زخم - بمعنی بد نظر چشمه نوش - کنایه از دوان محبوب چشم بدان - کنایه از شاعران	چنگ - پنجه دست مردم و نام ساز چنگل - پنجه درندگان چنار - بالکسر و نفع درختی بی بار که برگش ابر پنجه تشبیه دهند چند - بمعنی چند مدت
ج و چون و چند - ای کیفیت و کیت چون و چرا - کنایه از سوال و پرسش	چ ع باب حامی حطی	چ و چون و چند - ای کیفیت و کیت چون و چرا - کنایه از سوال و پرسش
ح ا حارس - بمعنی پاسبان نگهبان حاش - کنایه از پاکیزه مرصدا	ح د حد - بشماریدال غایت چیز حدوث - بعینین نهید شدن - چهره حد می - بالضم و فتح و ملل اندن شتر بر آواز سرود	ح ر حرز - بالکسر بمعنی تعویذ حریف - پار و هم کار مراد از شاعر حریم گردا گرد خانه و محله حریم کلبیت و البیر گردا گرد خانه و چاه
ح ب جاب - بالفتح قبه آب و آبشار	ح ج جمله - لغتین موضوعیکه بر عروس	

فان  
چاپلوسی  
فری بسختان  
چاشنی  
چاه  
چاوش  
چرخ  
چرخ اطلس  
چرخ دولابی  
چس  
چشت  
چش  
چشم زخم  
چشمه نوش  
چشم بدان  
چشاعران  
چ ع  
باب حامی حطی  
ح ا  
حارس  
حاش  
ح ب  
جاب  
ح ج  
جمله

ح ز	ح ک	ح ل
حزین - بمعنی اندوگین	حک شدن - کنایه از محو شدن	حلی - بالضم بمعنی زیر پر
ح س و سق	حکم - بالضم بمعنی اثر حاکم	ح م
حسد - بفتح سین بدخواستن	حل - بمعنی کشاده گره	ح ن
حشم - بفتح شین خدنگاران و چاکران	حلقه - دایره مجوف و مجلس	ح و
ح ص	بدور شسته	حواوش - بمعنی سخته ها
حقیقه - بستی زمین دامن گوی	حلقه میم - کنایه از دبان	جمع حادث
ح ق	حلوا - بالفتح پالوده	حور - زلفان سخت سفید و
حقه - بالضم ظرف داشتن مرادید	حلومی - بالضم بالالف مقصوره	سیاه چشم جمع حویرار
حقیقت - بمعنی اصل شے	معنی شیرین	حوالی - پیرامونها
ح ک	حلم - بالکسر و باری و شگ	ح ی
حک - سودن و غلیدن	حله - بالضم و تشدید لام از ارد	حیل - نام دختر خال العقیوب در یوسف
چیز در دل		حیل - بالکسر و فاء و چاره
		حی - تشدید یا فسیله بمعنی اندام زن
باب حامی مجمره		
ح ا	ح ک	ح ز
خارا - سنگ سخت	خاک اسبیط - کنایه از زمین	خراب - ویرانه و مست
خاک - مراد خاک فراز شریف	خام - بمعنی خالص	خران - حاصل ملک
صلی الله علیه و اله و سلم	خامه - بمعنی قلم	کرت و ستاند
خاک بازی کنایه از لعل و لب	خان - بمعنی خانه	خام - بالکسر و فاء رانار
خاشاک - قریر و خس با خاک	ح ت	خرافات - بالضم سخنان پادشاهان
بیم آینه خسته	ختن - نام ولایتی مشک فز	واعسانه
خاک مرکب - کنایه از مخلوقات	ح د	خرگاه - بالفتح خمیده بادشاهان
خاکی -	خداوند - کنایه از پادشاه	خرمن - بالکسر خوشه های غله
	غلبت - مکر و غریب	

<p>ح ن خنجر - بالفتح کار و بزرگ که دشنه باشد خنک - بالکسر خیر سفید است</p>	<p>خلد - بالضم عیسی و بهشت خالق - بالفتح صورت و پیدایش خالق - بالضم خوی و عادت و مروت</p>	<p>خرمهره - کم از رهنده کوژی و شکله خروش - هوا و ببول فریاد بے گریه و باریه</p>
<p>ح د خوبرونی - ای معشوقی خواناگان - کنایه از چشمان خور - بالضم آفتاب</p>	<p>خلعت - بالکسر جامه که برای اعزاز پوشانند خیل اند - لقب حضرت ابراهیم علیه السلام خلوت - بالفتح خاموشی و تنهایی بخت</p>	<p>خروشدن - فریاد کردن بک خرد - بالکسر اول عقل و لب خرمن تنگ - کنایه از سر خروس هیچ گاه - کنایه از آفتاب</p>
<p>ح می خمیره - بالکسر یعنی شوخ و بیجا خیزران - یعنی درخت بید خیال - بالفتح پندار و صورتیکه در خواب یا بیداری دیده شود خیل - بالفتح دوران و کله اسپان و اصحاب و گروه خمیره - بالفتح خانه از کرباس یا پاپ</p>	<p>ح هم خمخانه - بالضم شرابخانه خمخانه شیرین فسانه مراد از دنیا خم در خم - یعنی پنج در پنج</p>	<p>ح س خسته جان - مفلس و بزرگ ح ش خشونت - یعنی درشتی ح ل خمال - زیور هندی گجری</p>
<p>باب دال ممله د ب در سیر - یعنی منشی و نویسنده د ر درج - بالضم صند و چینه و پله که پراپه جواهر در آن هستند درد آزار - مریض و بیمار درک - بالفتح دریافتن</p>	<p>دامن کشیدن - کنایه از اعراض کردن دامان مشیع دامان متقابل گیران دام و دود - مرکب بهمنی حشرات الارض دانگ - شمش یک درهم و دینار</p>	<p>د ا دانه - یعنی گردنده دانه بخت - ای ذکر و یاد است دانشان اشته خود را بر قلم کنایه از عدم نوشتن داستان - حکایت گزینندگان دامن چیدن - کنایه از چیدن</p>

در فرهنگ بنیادی  
کتابخانه ملی ایران  
تهران



دورع - بالکسر زره	دسپینه - دست برین یورک	دماوم - بمبئی پے درپے
دورم - بالکس فتح ثانی مهره	دوع	دم صور - کنایه از روز قیامت
زردنقره و مس	دوغل - بفتحین مکر و حیده	دن
دریای معانی - مراد گنج	دونار استی و ناسره	دنبه - گوشت پاره جربی
در زیر عشق	دوف	نزدیک دم تیش ولایتی
دورج - بالفتح کاغذ نوشته	دوفینه - بالفتح آنچه در خاک	دو
و نور و نامه	پنهان کنند	دونان - بالضم مردم حقیر و سیر
درج عقیق - کنایه از دھان	دوگ	دور - بالفتح زمانه و گردن
دور - بالضم مر و اید و کنایه	دوگر - معروف و بمبئی بار	دولت - گردش زمانه به نیکی
از دندان	ومن بعد آمده	دونون - سرنگون و مشک و
دور افشان - مراد کلام فصیح	دل	کنایه از دوا بروی سیاه
دوره - راه باریک میان کوه	دلدادگان - ای عاشقان	دو صاد - کنایه از دوشتم
درست یضمتین مهره از غلص	دلارا - آراینده دل ای خوب	دوش - بالضم شب گذشته
در کشا - بمعنی کلید و مفتاح	دلال - بالکسر ناز و کرشمه	دو مست آهو - کنایه از دوشتم
دس	دلستان - معشوق و محبوب	دوشینر - دختر مرد نارسیده
دستور - بالفتح طرز و روش	دم	ده
درخصت	دم - بمعنی زمان و نفس	دهلیز - بالکسر چوپ پائین دژ
دستان - مکر و حیل و نفوذ و	دم زدن - کنایه از	دهقان - بالکسر و الضم کشاورز
دستیار - مدد کار	سخن گفتن	ده لال - کنایه از سر
درست - قدرت و قوت و ظفر	دمار - بفتح بمعنی هلاک	ناخنهای مدور
دسته - بالفتح کلام و پائین	دم سرد - بمعنی آه نا امید	دی
یکجا بسته	دمساز - بمعنی موافق	دیر مسدس - کنایه از جهان
دست دادن - میسر شدن	دم طاؤس - بالضم کنایه	دیباچه - بحیم تازی روی
دست رنج - مرکب بمعنی حرفه و پیشه	از آسمان و فلک	در خساره و صفو روی کتاب



روشن کتاب - کنایه از قرآن مجید	رم	همفصد گز که حکمان بران نشسته طلوع و غروب ستارگان بنید
رومی - بالضم وجه و بینی سفید	رنه - بفتحین گلابان و گوسپند	رغن
رود - جوی آب	رنه	رضوان - بالکسر خازن بهشت
ره	رنج - بمعنی آزرده رند - بالکسر بیابک و محیل	رع
رمانی - خلاصی و نجات درستکاری	رو	رعنا - مراد زن خوشنیتن آرا
رمی	روضه - بمعنی مرغزار روضه جاوید - کنایه از بهشت یا ذات حق	رف
ریحان - بالفتح بگل کشت دستاره و شاه سپهر غم که ناز بو باشد و هر گیاه که خوشبو دارد و بمعنی گلها که سوا گل سرخ باشد و نام خطی ریاحین - بالفتح و ثالث کبر حای حلی جبع ریحان که ذکرش بالا مرقوم گردیده بمعنی همه گلها	روح اعظم - کنایه از جبریل روپوش هم بمعنی برقع آمده روسیاه - روز یاس نا امید روا - بمعنی روان روزگار - دنیا و مدت رواج - بالفتح ردائی	رفیق - همراه در سفر رفرف - بفتح هر دو راء معله نام مقام اسرافیل و جامه ها که از آن بساط و فرش سازند و نام تخنی که بشب معراج رسول بران سوار شدند رفیق - بالضم صاف کردن بجاروب
	باب زای مجمر	رق
زب	زف	رقص - بالفتح پای کوپ مراد سیر
زحل - بالضم و فتح ثانی نام ستاره بد فلک مضم	زبان - بالفتح شعله زباد - بالضم عرق خوشبودار از خیمه گرم صحرائی زبرجد - سنگی سبز رنگ میش با	زاد - بمعنی توشه زاغ شب - کنایه از موی سر یوسف علیه السلام زال زن پیر فرات
زخ		
زخر - بالفتح پر شدن دریا از آب		





سپند - دانه سوختنی معروف	سراییدن - نغمه پردازی	چیرگیه بدان مهر زنند
سپرداری - بمعنی نگهداری	وسخن گفتن	سگ
دخه مکاری -	سرافیل - محقق اسرافیل	سگالیدن - اندیشیدن
س ت	نام فرشته مایل مور -	و خواست
ستایش - بالکسر مدح و ثنا گفتن	سر بر آوردن - ای ظاهر کردن	سگان صوامع - کنایه
ستان - کلمه مفید معنی انبوه	سر آمد - بمعنی غالب و تمام	از راه دادن
و بمعنی جای	سرو چوباره - سرو بر کنار جود	س ل
ستاره - کنایه از قطرات اشک	سر سهر - بمعنی تمام و کامل	سلوک - راه رفتن بجانب خدا
سان - بمعنی مانند و مثل	سرو آزار - سرو از یک شاخ شکسته	سلطان معشوقان - کنایه
س ح	سرشت - بکسر تین طبیعت خلقت	از ذات حق سبحانه و تعالی
سحاب - بالفتح ابر	سروش - بضم تین فرشته غیب	س م
سحر - بفتح تین پیش از صبح	سرمد - دوام و همیشه	سمن - بفتح تین گل سفید
س خ	سرو گوی - سخت گوی طغیان	خوشبو مراد مطلق گل
سخن زیر لب - کنایه از سخن آهسته	س ز	سمند - بفتح تین اسب زرد رنگ
سخن پرداز - کنایه از راه حق	سرا - بمعنی لایق	و دم سیاه
س د	س ط	س ن
سدره - بالکسر بمعنی درخت کنا	سطوت - سخت گرفتن محک کردن	سندان - بالکسر بندی نائی
سده المنشی نام درخت	س و	آهنگران مراد چیز سخت
کنار بر آسمان بستم	شفال - بالضم گل ناپخته	سنگ و آهن - بمعنی چاق
س ر	و پر کاله آوند و استخوان	سنبل - بالضم خوشه و گیاه
سراخام - سامان کار	س ق	شبه زلف محبوب
و عاقبت کار	سقف - بمعنی نام	سین - جمع سالم سنه بمعنی سال
سر - میل و خواهش	س ک	سنجاب - جنسه از پوئین
سر حلقه - پیشوا و صدر نشین	سکه - بالکسر تشدید کاف	پوشاک ملوک

در این کتاب  
از لغات  
فارسی  
است  
و در  
این  
کتاب  
از  
لغات  
عربی  
است  
و در  
این  
کتاب  
از  
لغات  
عربی  
است

س و	س ه	سیل در خرمن افتادن
سودا - تجارت و خرید و فروش و چگونگی سود - بالضم نفع در تجارت سواد - بالفتح سیاهی رنگ سور - بالضم دیوار حصار سورمی - بالضم کلمه شبیه پیکان سوگوار - مائمه زده نگین سوسن - گل که برگش شبیه بزبان باشد	سهمی - راست و درست سهما - بالضم ستاره نهایت حرکت س می سین - کنایه از دندان سیله - بالکسر دست تیغ وار برگردن مجرمان دبی او بان زنند سیما - بالکسر روی در خساره و نشانها که اکثر سجود پیشانی پیش روی و نشانها که اکثر سجود پیشانی پیش روی	کنایه از اضطراب سیم سب - کنایه از شندان سیه کاسه - بخیل و مسک سیه کار - کنایه از گندگار سیمین کوی - کنایه از نونج سیه جرده - بالفتح جیم یعنی سیاه انگ چه جرده یعنی ملون و رنگ ست سیم قرار می - رویه خوراک
س ش ا	باب شین معجمه	س ش خ
شاخ شاخ - پاره پاره گوناگون شانه کردن - کنایه از آراستن و چینش شانه در آب گذاشتن شاهر - نژاد فارسیان یعنی صاب حسن مستعمل و معنی خوب و خوش شان - کار و حال و مرتبه شاه - معنی کلان شاه چان - نام ولایت هم آمده شاهره - راه فراخ شاهر - غیب حقیقاعی	جل شانه و عم نواله س ش ب شب زنده دار - ای شب بیدار که عابد و زاهد باشد شبگیر - معنی صبح و آخر شب نیز مستعمل شده شب گردی - سیر شب و گردیدن بشب شب مردگان - کنایه از خفاگان هنگام شب شبان - بالضم چراند و رای س ش ح شش - بالفتح حاکم و حارس و	شخص - کالبدن مردم و جسم آن بدن انسان و غیره ش شد - معنی رفت ماضی از شدن ش ش ر شر اک - بالکسر و دال انگلین ش ش س شست - عدد ستین شو گرفتن سو فارتیر بر زره کمان ش ش ش شمش در - کنایه از جهات شمش انگ - مراد تمام چیز

<p>س ش ع</p>	<p>بعد صبح</p>	<p>ششم - بوی خوش و مطلق بوی</p>
<p>شعب - بالفتح شگاف و نوار</p>	<p>شکوه - بضم شین و کسر هاء</p>	<p>شماکل - بالفتح جمع مثل خود عادت</p>
<p>شعر - بالفتح جامه ابریشمی بسیار</p>	<p>و بر رگ</p>	<p>شمل - بالفتح عادت و خوی</p>
<p>باریک و موی</p>	<p>شکر ریز - کنایه از سخن شیرین</p>	<p>س ش ن</p>
<p>شمار - بالکسر جامه بدن چسبیده</p>	<p>و گریه شادی</p>	<p>شنفتن - بمبئی شنیدن</p>
<p>س ش ع</p>	<p>شکر - کنایه از دهن و لب</p>	<p>س ش و</p>
<p>شعل - بالفتح کار و شغال شدن</p>	<p>شکن - بالکسر و فتح ثانی خم چپ</p>	<p>شور - بالضم طعمی معروف</p>
<p>شغب - در آفتاب پرگند کرون</p>	<p>و بیج زلف محبوب</p>	<p>شوم - بالضم خدمت مبارک</p>
<p>س ش و</p>	<p>شکر خند - بمبئی تبسم</p>	<p>شوق - بالفتح ارز و مست شدن</p>
<p>شفق - سرخی لاله آسا</p>	<p>س ش گ</p>	<p>س ش می</p>
<p>برافق هنگام صبح و شام</p>	<p>شگرت - بالکسر و فتح ثانی</p>	<p>شیر تریان - شیر خشم آلوده</p>
<p>س ش و</p>	<p>بزرگ و زیاده و خشم</p>	<p>شیرین - نام معشوقه فریاد و خرد</p>
<p>شوق - شگافتن و دریدن</p>	<p>شگفتن - بالکسر و فتح ثانی</p>	<p>شیر - بیای معروف لبن مراد سفید</p>
<p>شقه - بالضم جامه دراز و جامه</p>	<p>کشوده شدن غنچه</p>	<p>شپش - بالکسر نام پیغمبر</p>
<p>پیش شکافته</p>	<p>س ش م</p>	<p>شیب - بالکسر صفت نسیب</p>
<p>شقیق - بمبئی برادر</p>	<p>شمشاد - نام درختی منسوب</p>	<p>شیوه - بالکسر طرز</p>
<p>س ش ک</p>	<p>به قد معشوقان و دلبران</p>	<p>و روش و هنر</p>
<p>شکر خواب - بالفتح خواب</p>	<p>شمره - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>شیون - بالکسر ناله افغان</p>
<p>باب صادمه</p>	<p>باب</p>	<p>صباح - خوبی و حسن وئی</p>
<p>ص ا</p>	<p>ص ب</p>	<p>از سپیدی</p>
<p>صالح - نام پیغمبریکه بدعالتش</p>	<p>صبح نخستین - کنایه از صبح کاوب</p>	<p>ص و</p>
<p>تا قه از سنگ پیدا شده</p>	<p>صبح راستین - کنایه از</p>	<p>صدا</p>
<p>صاعقه - بر فیکه از ابر بر زمین افتد</p>	<p>صبح صادق</p>	<p>صدای آواز کوه و گنبد و امثال آن</p>











قاف تا قاف - مراد تمام جهان  
قافم - بضم قاف ثانی قسم  
ستین پوشش ملوک  
قاهره - بمعنی کوتاه  
قانون - بمعنی اصل و رسم  
قالب - بفتح لام کالبد  
قاروره - بمعنی شیشه  
قجول - بفتح پذیرفتن  
قبت - بضم بنای گردیده آمده  
قح خوار - شراب خوار  
بطور مجاز  
قدم - بالکسر و فتح لام  
دیرینه و کهنه  
قدیم - غیر سبق بالعدم  
قدید - بفتح معنی کوششیکه  
که از در آفتاب خشک کرده  
نگاه دارند  
قدر - بالکسر بمعنی دیگ  
عام از آنکه از من بود یا سفالین

# باب قاف

## ق ن

قنح - بضم و فتح زای معجمه  
هندی و هنگ

## ق ص

قصب - بفتح ص قاصد  
قصب باق - ای با فتنه قصب

## ق ح

قضا - حکم کردن مراد از حکم الهی  
قضا جهان - کنایه از سبب

## ق ف

قفل - بمعنی کنایه از اندام نهانی

## ق ل

قلاط - بضم و فتح دید لام  
کشتک که قلاطه گویند  
قلن - نولسیده و مصور

## ق م

قملط - بالکسر پارچه که طفل  
نوزاده را در آن پیچند و  
بالایش ریسان بر پیچند  
روس طفل کشاده دارند  
به فارسه عندک بضم عین  
مجه گویند - بمعنی پارچه جلد

قمل نوزاده را بران بول باز  
کنند در پشت غلط است  
قماش - بضم شاع و رشت خانه  
قمار - بالکسر برگرد چیزی باختن  
زبرد بگرد

## ق ن

قناعت - بفتح راضی شدن  
باندک چیز  
قنقار - بضم خارشیت جانور

## ق و

قوس - بفتح کمان و نام برج  
قوس قزح ساختن - کنایه از  
رنگین ساختن  
قوس ستم زیبان - همان قوس  
قوس مشکین - کنایه از ابروان

## ق ی

قیام - بالکسر به خاستن  
قیاس - بالکسر اندازه گرفتن  
قیصر - بفتح لقب بادشاه روم  
قیه - بالکسر دغنی که بهترین گلاب  
قیه اط - بالکسر نیمه یک که چهار  
جو میانه باشد



	باب کاف تازی	
ک ا	ک ج	کلیم الله - خطاب موسی
کام - سفت خلق و مقصد	کجا - بالضم کدام و کی هم آمده	رسول عالیه السلام
کام پر شکر شدن - کنایه از	ک د	کلید - یکسری مفتاح و مقلاد و هندو
شیرین شدن دهان	کد و کده - بمعنی خاد	ک م
کاخ - قصر و کوشک و خانه	ک ر	کمر - آنچه بر میان بندند و میان بند
کاخ مجازی - کنایه از دنیا	کرامت - نوازش	کمین - پنهان شدن بقصد
کار - کنایه از مخلوقات	کرم - بفتحتین جواهر دی و گران	دشمن یا اسکارا
کارگر - کنایه از خالق	مایه شدن	کما پنجه - بمعنی مضرب
کاخ پنجم - مراد آسمان پنجم	کریم - بخشنده و جواد	ک ن
کافوری عمامه - کنایه از	کرام - بالکسر بمعنی بزرگ	کنون - بفتحتین زمان حال
دستار سفید	کریم الفارش - که با زنان	کنغان - بالفتح نام شهر یعقوب
کاشانه - بمعنی خانه	مزویج کنند	پیغمبر عالیه السلام
کاف و نون - مراد لفظ کن	ک س	کنه - بالضم یاربیک پایان چیز
حکم بوجود عالم	کشاکش - کنایه از غم و الم بسیار	ک و
کالا - بمعنی متاع	ک ف	کوهسار - زمین کوهها
کاشیکه - بمعنی افسوس یا تننا	کفیل - بمعنی ضامن	کوکنا - بمعنی غوره خشک
کاکل - بالضم کاف ثانی موسی	کفت زنان - پنجه و کف دست زن	کوس - بالضم نفتاره و فرو
مسلسل و مرغول	ک ل	کوفتن نقاره
کاروان - کنایه از صاحب	کلوخ - بالضم پاره دست	کوکو - اواز فاخته و قمری
تجربه و اهل فراست	پخته یا خام -	ک ی
کاسند - ناروان و ناسرا	کلاه گوشه شکستن - کنایه از	کیش - بالکسرین و مذهب و خصلت
کاهش - نقصان و کم کردن	کج کردن کلاه	کیوان - بالفتح ستاره و فلک





مجت - آزمائش و بلا	مستوری - پوشیده شدن	بمعنی مال و درم
محنت - سراسر - کنایه از دنیا	م س ط	معماری - بالکسر چتریکه بدان عمارت
م محیط - بالضم و کسر نکرده و احاطه کنند	مشت - هوسناک - بالضم کنایه	کنند و عمارت کنند
م د	از جماعت قلیل و گروه انسان	م م ع
مدخل - بالفتح و فتح خای معجم	مشتی - بالضم نام ستاره بزرگ	مناک - بالفتح و بالضم کوی عشق
معنی در آمدن	مشهد - بالفتح جای حاضر شدن	دور زمین
مدخل - بالضم و کسر خای معجم	ملائکه و شهادت گاه	م ف
مخیل و ممسک	مشعبه - بالضم و کسر های موحده	مفت - بالضم راگان و بی مشقت
مدار - بالفتح جای گردیدن	باز گیر و حقه باز	مفرش - بالفتح جامه و ان
دور مرکز زمین	مشعبه - بالفتح بازی	مفصل - مقابل مجمل
مدین - بالفتح شهری بر ساحل	مشک - مراد وجود تنی	م ق
در یای مغرب	مشاط و ماشطه - زنی آرنده عروس	مقدم - بالفتح میم از سفر یا جای
م ر	م ط	باز آمدن
مرکز - میان چیزی و میان دایره	مطرح - بالفتح جای انداختن	مقوس - کج و سرنگون پشت کون
مرغ دست پرور - مرغی دستا	م ع	کمان دار
مرجان - بالفتح هندی مونگا	معطر - خوشبو دار	مقنعه - بالکسر پوشش نان سر انداز
مردمی - مروت و حلم و بردباری	معیار - بالکسر آله درست کردن ترازو	مقرنس - بالضم عمارتی نقش
مردن - مراد سپوش شدن	معراج - بالکسر زردبان قرب حق	م م ک
مرز - بالفتح زمین رانده	معاذ الله - پناه بخدا	مکرم - بالضم و تشدید میم مفتوح میم
مرحبا - بالفتح کلمه بمعنی فرانخ	معبر - خوشبودار و کنایه زیارتگاه	کرده شده
و خوشش باد	معبر دام - کنایه از مویهای سر	مکمل - سر مده دار
م س	معبر سائبان - کنایه از اردوان	م ل
مسار - بالکسر بمعنی میخ	معرض - بالفتح محل عرض	ملک - بالفتحیدن فرشته
مسلم - بالضم باورد داشته شده	معلوم - در استعمال فارسی	ملالت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن

از آنکه در اینجا  
کردن را میگویند



ملاکت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن	مشقار - بالکسر نول مرغ	مهره - بالضم کنایه از رشک -
ملاحظت - نمکینی حسن	م و	معد - بالفتح کاهواره و نمکینی گستر
م م	مواسا - یاری کردن و عجزاری	مه کنعان - کنایه از یوسف
محر - بالفتح گذرگاه	موسم سرما و سردی باریستن	م می
م ن	کنایه از رفتن موسم	میان - بالکسر کر
منت - بالکسر و تشدید نون احسان	مؤذن - بانگ نماز کننده	مینا - بالکسر شیشه سبز و جوهر سیاه
منبر - بالکسر جای بلند از چوب گل	مؤینه - بالضم پوششی از قاتم	میخ - بالکسر بر سحاب
منظر - بالفتح جای افتادن نظر	وامثال آن	میل - بالکسر چوب سر مه کشتی
هندی جهر و کا	موعده - بالفتح و کسر عین عده کردن	میزرائی کشیدن - ناز برداری کردن
مند - بالفتح بمعنی صاحب چون شوند	م ه	میدنه - بالکسر جای اذان گفتن
منهل - بالفتح بانجور	مهر - بالکسر رحم و محبت	مین - بالفتح در مرغ
باب نون		
ن ا	نامزد کردن و تنیدن کردن	ن ح
ناف شب - کنایه از نصف شب	ناسازی - بی و منعی و مخالفت	نخچر - بمعنی شکار
ناف هفته - کنایه از روز سه شنبه	نا بهره - دون فرومایه و ناسزا و بزرگ	نخوت - بالفتح بزرگی و ناز و تکبر
ناف زمین - مراد کعبه معظمه	نارون - بالفتح و او درختی ناز بالا است	ن و
نامور ساختن - کنایه از نوشتن	ن ث	ندبه - بالضم نوحه و شیون
ناقه - شتر ماده	نثر - بالفتح پراکنده کردن	ندیم - هم صحبت و منشی
ناموس - نام و ننگ نام جبریل	نثار - بالکسر فشانیدن و پاشیدن	ن ر
نامی - بمعنی نامور	نثار - بالضم آنچه بزرگوار هر چیز	نرگس - گل و کنایه از چشم
نایاب - ای نایافته	ن ج	نرگس مست - کنایه از چشم محبوب
ناب - خالص بی آمیزش	بنجاح - بالفتح رشکاری و فیروزی	ن ز
نارستان - دزدان پستان نوزده	وروائی حاجت	نزهت - بالضم پاکیزگی و دوری از ناخوشی

نیز جای مرغ  
که در لغت و فرهنگ  
میان آن است  
و در لغت و فرهنگ  
میان آن است

نار و نون  
نار و نون

ن ن	ن ن ع	ن و
نثراد - بالفتح معنی اصل نژند - بالفتح خوار و سرگشته	نقوله - بالفتح و ضم ثانی بمعنی حرف ن ف	نوا - بالفتح هر نغمه نام مقامی از موسیقی نوبت - بالفتح نقاره و نیمه بر سر شتاب
ن س	نفس - بضم نین دم	نوح - بالضم نام پیغمبر بسیار نوحه میکرد
نسر - بالفتح گرگس طاعوی	نفس زن - کنایه از صاحب دم نواز	نواله - بالفتح یک تقیه و بالکسر نیز
نسر طائر - نام ستاره	نفیر - معنی آواز و نفیر	نوال - بالفتح عطا و بخشش
نسروقع - نام ستاره	نفاق - بالکسر دورنگی کردن	نوباوه - هر چیز نو و میوه نورسیده
نسج - بالفتح زائل کردن	نفائیس جمع نفیس معنی گرانبایه	نوشین عمل - مراد لب شیرین
نسیم - باد نرم اول روز	نفور - بالفتح رونده	نون - کنایه از ابرو
نسیه - بالکسر فراموشی و بالفتح مصلحت	نفحه - بالفتح بمعنی بوی	نوی - بمعنی نو
ن سق	ن ق	نوش - چیز شیرین و تریاکی آب حیات
نشاط - بالفتح شادمانی نمودن	نقاب - بالکسر رو بند و روپوش	نوک دیده - کنایه از مرغان خوانا
نشاند - ای سرور نیستند	نقشبندی - کنایه از خالق و خالق شدن	نویده - بالضم و کسر و خوش و خبر خوش
نشو - بر آمدن	نقش دل - کنایه از لقیین	نوای مخالف - کنایه از دشنام
نشین - بکسر تن جای نشستن	ن ک	ن ه
ن ص	نکته - بالضم مراد سخن باریک	نهفتن - بالکسر و ضم ثانی پنهان کردن
نصائب - بالکسر مراد مال و زر	نگفت - بکاف و زیم و بی هان و مطلق	نهال - بالکسر رخت و نشانده و توت
ن ط	ن گ	ن ی
نطع - بالفتح و بالکسر باط و کلیم	نگار - بالکسر کنایه از محبوب	نیزنگ - بالفتح و بالکسر و حیا و حیا
نطق - بالضم سخن گفتن	ن م	نیلوفر - نام گل معروف
ن ظ	نم - بمعنی تر	نیارند - ای نیارند
نظاره - بمعنی نگرندگان	نمونه - بضم نین نمودار کار	نیاری - ای نتوانی
نظم - بهم پیوستن و آراستن	نجام - بمعنی سخن چین	نیل - بالکسر نام رود مصر
و پیراستن	نبنقه - بمعنی مکتوب	نیا - بالکسر پدر پدر و پدر پاد

باب واو	باب واو	باب واو
وا	ور	وک
وادی - رودبار و خرابات	ورد - بالکسر پاره از خواندنی	مکنون - پنهان داشته شده
والا - بلند بحسب قدر و مرتبه	ورق خوان و حی سمانی	ول
وام - بمعنی قرض	کنایه از مورخان	ولے - محقق و لیکن
واویلا - بمعنی افسوس	وشش	وه
وارد - شخصیکه پیش از کاروان	وش - بمعنی مانند	وه - بالفتح کلمه تخمین
آید و اسباب و زحمت میا کند	وشاق - بالضم خدمتگار در پیش	وهم - بالفتح رفتن دل بسوس
وب	وط	هیزی بے قصد آن
وبال - بالفتح گرانی	وطن - بفتح تین جای باش مردم	ومی
وت	وع	ویل - بالفتح بمعنی سختی
وتر - بالفتح نار مزامیر	وعظ - بالفتح پند دادن	ویج - بالفتح بمعنی زهی
وج	وف	ولیس - بالکسر بای مجهول معین
وجد - بالفتح عاشق و شیفته	وفا - بمعنی وعده بجا آوردن	مملک نام معشوق که راسین برو عاقبت
واندوه گین شدن	وپیمان و عهد سبر بردن	بود و بالفتح در عربی کلمه استحقار
وح	وفیق - موافق و سازوار	ویران - بالکسر خراب
وحشت - اندوه و رمیدگی	وفضه - بالفتح بمعنی ترکش	غیر آباد
	باب های هوز	
هاله - دایره گردا گرد ماه	هج	هر در در او و یافتن - کنایه
هامون - دامن دشت و زمین	هجر بالفتح و هجران - بالکسر جدایی	از خوش دل شدن بدرد و الم
هموار	هجوم - بالضم غلبه و ازدحام	هر هفت کردن زیب و آرا کردن
هائل - بمعنی هوناک	هو	هل
های هوی بمعنی شود و شود و غمزدگان	هذ - اشاره بسوی ستاره	هلا - بالفتح کلمه تنبیهی در غلامیدن
	هذیان - بفتح نات سخنها پیوده گفتن	

در لغت و فرهنگ  
تفاوت و تمایز  
در معنی و استعمال  
در تلفظ و نطق  
در رسم الخط و خط  
در تاریخ و زمان  
در مکان و جغرافیا  
در احوال و عادات  
در صنایع و حرفه  
در ادب و شعر  
در تاریخ و حوادث  
در علم و فنون  
در سیاست و حکومت  
در اقتصاد و تجارت  
در هنر و تفریح  
در اخلاق و عبادت  
در طب و دارو  
در فقه و حقوق  
در فلسفه و منطق  
در ریاضیات و نجوم  
در مهندسی و معماری  
در کشاورزی و باغبانی  
در دامپروری و شیلات  
در صنعت و تولید  
در خدمات و رفاه  
در آموزش و پرورش  
در ورزش و تندرستی  
در فرهنگ و آداب  
در زبان و گویش  
در سوغات و صنایع دستی  
در تاریخ و میراث  
در جاذبه‌های گردشگری  
در امنیت و دفاع  
در محیط زیست و منابع طبیعی  
در انرژی و فناوری  
در ارتباطات و رسانه  
در گردشگری و تفریح  
در سلامت و بهداشت  
در اقتصاد و توسعه  
در سیاست و حکومت  
در فرهنگ و آداب  
در زبان و گویش  
در سوغات و صنایع دستی  
در تاریخ و میراث  
در جاذبه‌های گردشگری  
در امنیت و دفاع  
در محیط زیست و منابع طبیعی  
در انرژی و فناوری  
در ارتباطات و رسانه  
در گردشگری و تفریح  
در سلامت و بهداشت  
در اقتصاد و توسعه













